

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی نیرودی دامت برکات

دوره‌ی دوم - سال نهم - سال تحصیلی ۹۱-۹۲

جلسه ۴۹ شنبه ۳۰/۱۰/۹۱

مبنای دوم در علم اجمالی

طبق مبنای دوم، متعلّق علم اجمالی جامع بین فردین یا افراد است به اضافه‌ی شکّ تفصیلی در اینکه جامع بر چه فردی منطبق است، البته با حفظ این نکته که این جامع، خارج از اطراف علم اجمالی نیست. به عنوان مثال کسی که علم دارد احد الإنائین نجس است علم به جامع نجاست بین إنائین دارد به اضافه‌ی اینکه شک دارد که آیا جامع بر إناء شرقی منطبق است یا إناء غربی، در حالی که می‌داند آن جامع خارج از این دو طرف نیست.

در حقیقت متعلّق علم اجمالی در این قول با متعلّق علم تفصیلی تفاوتی ندارد؛ زیرا در این علم، کلی معلوم است و تنها این نکته را دارد که این کلی در ضمن یکی از این دو فرد یا افراد متجلی می‌شود و خارج از آنها نیست.

این مبنا مورد پذیرش محقق اصفهانی و محقق نائینی رحمتهما است.

برهان محقق اصفهانی رحمته بر اثبات مبنای دوم

محقق اصفهانی رحمته برای تبیین این مبنا دلیلی اقامه کرده‌اند که چنین است^۱:

۱. به نقل از شهید صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۴، ص ۱۵۶: «و ذهب إليه أيضا المحقق الأصفهانی رحمته و قد حاول البرهنة عليه بان الأمر فی متعلق العلم الإجمالی لا یخلو من أحد شقوق أربعة، فاما أن لا یكون متعلقا بشیء أصلا أو یكون متعلقا بالفرد بعنوانه التفصیلی أو بالفرد المردد أو بالجامع. و الشقوق الثلاثة الأولى كلها باطلة...»

هنگامی که کسی علم اجمالی دارد، اگر مدعی شویم این علم اجمالی بیشتر از علم به جامع بین اطراف و طرفین است باید بتوانیم آن مقدار بیشتر را نشان دهیم. همگی علم به جامع را وجدان می‌کنند؛ زیرا می‌دانند یکی از دو إناء نجس است، اما اگر علم اجمالی فراتر از جامع باشد آن علم اضافی از یکی از سه احتمال خارج نیست:

الف) آن علم اضافی متعلق به خصوصیات فردیه است و در حقیقت یک علم به جامع و یک علم به خصوصیات فردی وجود خواهد داشت.

ب) علم به جامع وجود دارد به اضافه‌ی تردید.

ج) اینکه این علم اضافه بر جامع، هیچ متعلق ندارد و صرف علم است.

و علمی خارج از سه فرض مذکور متصور نیست، و لکن هر سه احتمال مذکور باطل است، در نتیجه علمی علاوه بر علم به جامع وجود نخواهد داشت.

بیان مطلب

اما احتمال اول و اینکه علم به جامع و علم به تمام خصوصیات فردیه وجود داشته باشد، در واقع نقض فرض خواهد بود و آنچه وجود دارد علم تفصیلی می‌باشد. بنابراین احتمال اول صحیح نیست.

همچنین احتمال سوم نیز باطل است؛ زیرا معقول نیست علم بدون متعلق موجود باشد و مانند همه‌ی صفات حقیقیه‌ی ذات اضافه نیازمند متعلق است. همان‌گونه که «حُبّ» بدون «محبوب» معقول نیست علم بدون معلوم و متعلق معقول نیست.

اما احتمال دوم که در آن علاوه بر علم به جامع، تردیدی وجود داشت و خصوصیات اطراف به نحو تردید در کنار علم به جامع قرار دارند نیز صحیح نیست؛ زیرا اگر مقصود از «تردید» مفهوم تردید باشد، یعنی ما يُفْهَم من لَفْظ تردید:

اولاً: خلاف واقع است؛ زیرا علاوه بر علم به جامع، علم به مفهوم تردید وجود ندارد.

ثانیاً: مفهوم تردید، مردّد نیست بلکه معین است نظیر معانی مشخص دیگر.

بنابراین مفهوم تردید مراد نیست.

و اگر مقصود، واقع تردید است، همان‌گونه که قبلاً بیان شد واقع تردید در هیچ صُغی از اصقاع یعنی نه در خارج و نه در ذهن موجود نیست؛ به دلیل آنکه وجود، مساوق با تشخص است و هر کجا وجود

باشد خودش می‌باشد و غیر خودش نمی‌باشد و قابل صدق بر کثیرین نخواهد بود. این مطلب حتی در وجود ذهنی نیز صادق است، در نتیجه وقتی وجود همراه با تشخص است از آنجا که علم نیاز به متعلق دارد یعنی معلوم موجود به وجود ذهنی و متشخص می‌باشد و در مقابل تردید قرار می‌گیرد. بنابراین احتمال دوم نیز مردود است.

با باطل بودن سه احتمال مذکور تنها این معنا باقی می‌ماند که در علم اجمالی تنها علم به جامع وجود دارد و هیچ علم دیگری در کنار آن موجود نیست.

اشکال موجود در کلمات بعضی اعلام بر کلیت مبنای دوم (علم به جامع)

در کلمات بعضی از اعلام نقضی بر مبنای دوم (علم به جامع) ذکر شده است؛ هرچند پذیرفته‌اند که علم اجمالی در بعضی موارد می‌تواند به جامع تعلق داشته باشد اما اینکه در همه جا معلوم به علم اجمالی جامع بین اطراف باشد صحیح نیست و کلیت این مبنا را با مواردی که علم اجمالی وجود دارد ولی علم به جامع نیست، مورد نقض قرار داده‌اند.

توضیح مطلب آنکه: در بحث دوران امر بین محذورین گفته شد که در برخی موارد، علم اجمالی وجود دارد در حالی که نوع تکلیف معلوم نیست بلکه تنها جنس تکلیف یا اصل الزام روشن و معلوم است؛ مثلاً کسی که یقین دارد که قسم یاد کرده یا روز سه‌شنبه سفر برود یا ترک سفر کند، علم اجمالی دارد که یا وجوب سفر بر عهده‌ی او آمده و یا حرمت سفر بر ذمه‌ی او است.

اگر مبنای دوم صحیح باشد به این معنا خواهد بود که معلوم به علم اجمالی، جامع بین وجوب و حرمت است و جامع بین وجوب و حرمت، اصل الزام است نه چیز دیگر، در حالی که در مثال گفته شده یعنی توصلیین، معقول نیست جامع، متعلق به علم اجمالی باشد؛ زیرا مکلف عملاً خالی از فعل یا ترک نیست؛ یا به سفر می‌رود و یا نخواهد رفت، بنابراین الزام مکلف به جامع بین فعل و ترک نامعقول است، لذا باید گفت متعلق علم اجمالی احد الفردین است؛ یعنی یا وجوب است یا حرمت به نحو فرد مردد یا به نحو فرد مبهم، اما نمی‌توان پذیرفت که جامع یا الزام، متعلق علم اجمالی است.

بنابراین حداقل در برخی موارد، مبنای دوم ناصحیح خواهد بود و وقتی این مبنا در برخی موارد ناصحیح باشد حتی می‌توان گفت در همه‌ی موارد، علم اجمالی از سنخ دیگر است.

نقد و بررسی اشکال بعضی اعلام بر مبنای دوم

در این اشکال مغالطه‌ای رخ داده است و محذوری که مربوط به عالمی است به عالم دیگر مربوط دانسته‌اند در حالی که این محذور در عالم دیگر محذور نیست.

توضیح مطلب: اینکه مطلق الزام بین وجوب و حرمت نمی‌تواند متعلق تکلیف باشد سخن درستی است؛ به این معنا که در مقام جعل، هیچ حاکمی نمی‌تواند جامع بین وجوب و حرمت را در توصلین به عهده‌ی کسی بگذارد؛ به دلیل لزوم لغویت و اینکه لغو از حکیم صادر نمی‌شود.

هیچ حاکم عاقلی دستور نمی‌دهد که یا متحرک باشید یا ساکن، و جامع بین این دو را الزام نمی‌کند؛ زیرا اگر این الزام هم نباشد آن جامع قهراً محقق است و هر انسانی یا متحرک است یا ساکن، و جعل حکم نسبت به چیزی که قهراً حاصل است لغو است و از حکیم صادر نمی‌شود.

پس این محذور مربوط به اعتبار چنین جامعی توسط یک حاکم است، اما اگر کسی تکویناً درک کند که هر موجود مادی یا متحرک است یا ساکن، محالیتی لازم نمی‌آید؛ به دلیل آنکه در تکوینیات، اثر عملی و لغویت و عدم آن مطرح نیست بلکه بحث بود و نبود و واقعیت مطرح است؛ مثلاً در فیزیک یا طبیعیات فلسفه گفته می‌شود: «کل جسم لا یخلو من حركة أو سکون»، این قضیه یک واقعیت را بیان می‌کند و اثر عملی که عقلاً در امر و نهی خود انتظار دارند بر آن مترتب نمی‌شود اما فی نفسه دارای اثر است و در علم اجمالی آنچه که معلوم است حقیقتی است که صرف‌نظر از جعل جاعل، در ذهن پدید آمده است؛ مکلف علم دارد یا سفر روز سه‌شنبه واجب است یا حرام، چنین علم به جامعی وجداناً موجود است و نمی‌توان منکر آن شد. اگر گفته شود اثر عملی بر این علم مترتب نیست محذوری ایجاد نمی‌کند؛ زیرا شارع بما هو شارع این علم را جعل نکرده است تا گفته شود چون اثر ندارد لغو و نامعقول است، بلکه این علم واقعیتی تکوینی است که رخ داده است هرچند متعلق این علم، حکم حاکم است. و از آنجا که چنین علمی به حکم حاکم، فاقد اثر است عقلاً چنین مکلفی مخیر بین اتیان و ترک فعل است.

نتیجه آنکه مثال مذکور، نقض بر کلیت مبنای دوم نخواهد بود و در حقیقت خلط بین اعتبار و تکوین است. و اسراء بعضی محاذیر اعتباری به تکوین یا بالعکس، از مناشی مغالطه در علم اصول است که گاهی رخ می‌دهد.

مقرر: سید حامد طاهری